ب بسم ا...

دبیرنگاری هفته

سلام از قعر جدول



محمدصادق علیزاده
دبیر قفسه کتاب

پیشتر و در شماره‌های سابق خدمت‌تان عرض کرده بودم این قلم سوای ساحت خبرنگاری و روزنامه‌نگاری کتاب، دستی هم در ساحت شریف عرضه و توزیع کتاب دارد و راست و حسینی‌تر این‌که کتابفروشی هم می‌کند. لاجرم مسؤولان محترم ضمیمه و روزنامه این‌قدر برای این حقیر حق و آب و گل قائلند که گهگاه در این مقال سر سفره دل بگشاییم و کمی از دردها و رنج‌های قشر شریف کتابفروش بگوییم، تن به امواج مصائب زده و تدارک فروش کالایی را در سر و دل می‌پرورانند که در این وانفسای اقتصادی و قمر در عقرب تأمین معیشت و خور و خواب و پوشاک، خریداری ندارد!

خدمت آقایان و خانم‌ها و اعزه گرامی عارضم که کتابفروش و کتابفروشی اگر هزینه‌هایش از سایر مشاغل و اصناف بیشتر نباشد حتما کمتر هم نیست. اجمالا شما خودتان را بگذارید جای کسی که ملک و مغازه‌ای در بر یک راسته پررفت‌وآمد دارد. اجمالا در جریان اجاره مغازه و فروشگاه هم که هستید. اگر نیستید همین‌قدر سر روضه را باز کنم که دیده‌اید وضعیت الاکلنگی همیشه رو به صعود اجاره منزل چطور است که؟! همان وضعیت کمر تا گن را ضربدر ۱۰ و ۲۰ و ۳۰ و ۴۰ که کنید، می‌شود وضعیت اجاره ملک تجاری!

دو دیگر آن‌که ملک تجاری، تعرفه کنتور انداختن آب و برق و گازش هم به همان نسبت دولاپهناست! ایضا هزینه مالیات و الباقی موارد مشابه را هم در نظر بگیرید تا فهرست بلندبالایتان کامل شود. حالا همه اینها را روی هم بگذارید تا متوجه شوید کسبه شریفی که از خودشان ملکی ندارند و کسب‌وکارشان را با اجاره سر پا نگه‌داشته‌اند یک تنه دارند با چه مسائلی دست‌وپنجه نرم می‌کنند. خب تا اینجای قضیه که برای همه یکسان است و شکوه و گلایه‌ای نیست. قصه اما از اینجا به بعدش دراماتیک‌تر می‌شود.

آقایا خانم مالک تجاری، هزینه اجاره ملکش را می‌خواهد. ادارات محترم آب و برق و گاز و مالیات و بیمه و شهرداری هم به همین شکل و برای اینها فرقی نمی‌کند کسی که سراغ این ملک آمده، قصد دارد طلا و جواهرفروشی راه بیندازد یا لوازم یدکی خودروهای وارداتی یا کبابی یا کتابفروشی. قصه این است که همه این صنف‌های شریفی که نامشان برده شد هزینه‌های عموما یکسانی دارند اما بدبختانه درآمدهایشان یکسان نیست. حالا کاری به مقایسه ندارم اما اجمالا قبول دارید که بین این جماعت، قشر مستضعف کتابفروشی کمترین درآمد را دارد و از این جهت به‌تنهایی در قعر جدول مشغول بدبختی‌هایش است.

قشر مستضعف کتابفروش درآمد چندانی ندارد، هزینه خواب کالایش بالاست و حاشیه سودش هم کم اما هزینه‌هایش با هزینه دیگر اصناف که مشتری بیشتری ندارند، تفاوتی ندارد. امیدوارم دوزاری‌تان افتاده باشد که چرا کتابفروشی‌ها یکی‌یکی دارند ریق رحمت را سر می‌کشند. بیایید با کتاب خواندن سرعت تعطیلی کتابفروشی‌ها را کمتر کنیم.

بنشینیم پای یک روایت تازه و بی‌مانند

تا یار که را خواهد و میلش به که باشد



زینب آزاد
دستیار دبیر قفسه کتاب

حتما شما هم در اطرافیان اهل کتاب‌تان، کسانی را دارید که وقتی یک کتاب خوب می‌خوانند، تا همه عالم و آدم را وادار به خواندن آن کتاب نکنند، بیخیال نمی‌شوند! من که نه، اما دور و برم آدم‌های زیادی هستند که در لابه‌لای حرف‌های‌شان، باربط و بی‌ربط مرا برای خواندن کتاب موردعلاقه‌شان مجاب می‌کنند. انصاف را اگر درنظر بگیرم، آنهایی که علایق من را می‌دانند، کتاب‌های خوبی معرفی می‌کنند. حتی گاهی پیش آمده که بعد از خواندن آن کتاب‌ها گفته‌ام: «نمی‌تونستی اینو زودتر معرفی کنی؟ خیرت به آدم نمی‌رسه‌ها!»

اما خدا از سر تقصیرات آن دیگرانی بگذرد که کتاب نامربوط و نامأنوس به خوردت می‌دهند و کلهم اجمعین، زندگی‌ات را هم می‌زنند و با گیس‌های افشان و صورت خنج‌کشیده، رهایت می‌کنند... نکن خواهر من، نکن عزیز من، نکن برادر من! حالا خدا را شکر من از آن دسته آدم‌هایی هستم که اگر از کتاب خوشم نیاید، رهایش می‌کنم و نویسنده و ناشر را واگذار می‌کنم تا در حصار خودشان بمانند، وگرنه تا الان جزئی از جامعه کچل‌ها بودم.

زیاده‌گویی نکنم. اخیرا دو کتاب خوانده‌ام، آن هم به صلاحدید دو نفر که یکی‌اش را نمی‌گویم و نگویید و نخوانید... اصلا لاالـه‌الاا... از دست آن اولی که حسابی داغانم کرد و نگذاشت شب بخوابم، هی نوشتم، نقد کردم و کنترل‌آل و دیلیت کردم که دکمه لپ‌تاپ خراب شد؛ اما آن دیگری که رحمت و رضوان خدا بر معرفی‌کننده و نویسنده و ناشر و راوی‌اش باد ...

اگر اهل کتاب باشید که حتما هستید، اسم و رسم و حواشی‌اش را شنیده‌اید، اگر هم اهل کتاب نیستید که اصلا این ضمیمه جام‌جم را چرا باید می‌خواندید؟ چرا باید یک ضمیمه تخصصی کتاب و کتابخوانی را بخوانید؟ خب باز سوال اینجاست که این ضمیمه دست‌تان چه‌کار می‌کند؟ اصلا بروید به اتاق‌تان به کارهای بدتان فکر کنید و بگذارید در این چند سطر باقی‌مانده، خیرم به دیگران برسد. می‌گفتم که اگر اهل کتاب هم نیستید، حتما تبلیغات و معرفی‌ها و پویش‌هایش را در سطح شهر، تلویزیون و رادیو دیده و شنیده‌اید یا حتی ممکن است در اخبارها خبر تقریظ رهبر معظم انقلاب بر این کتاب و تعریف و تمجیدشان را شنیده باشید.

این کتاب روایت تازه و جدیدی است از یک زن، یک همسر و یک مادر. با این کتاب «اُدخُلوها بِسَلام آمنین» گویان شروع می‌کنیم، همپای راوی پیش می‌رویم و با قلم نویسنده غرق در واقعیات می‌شویم. کمی که پیش می‌رویم با «سرنوشتی خوش» مواجه می‌شویم که ساخته دست خالق است و مخلوق را حیران و مبهوت می‌کند.

«بارش ستاره‌ها» را در سومین روایت این کتاب می‌خوانیم و دل‌به‌دل اشرف‌السادات پیش می‌رویم. در هنگامه درد و رنج‌هایش «تا یار سر کدام دارد» را زمزمه می‌کنیم و از حال می‌رویم و به‌هوش که می‌آییم «به تمام جان حاضر» می‌شویم تا سجده شکر به‌جا بیاوریم و فرزند شفا گرفته‌مان را روی دست بلند کرده و به معجزه آخرین رسول، مؤمن بالله می‌شویم. «مثل چرخش گل به سمت نور» می‌چرخیم و پشت صحنه جنگ را به دست می‌گیریم و طعم گس جنگ را ترش و شیرین می‌کنیم. «انارهای ترک‌خورده» دل‌مان را در دست می‌گیریم و پیراهن شهادت می‌دوزیم برای پاره‌تن‌مان، فرزندمان. «صدای پر دادن کبوتر» که به گوش می‌رسد، دل‌مان می‌ریزد. وقت وداع می‌رسد. «رب ادخلنی مدخل صدق و اخرجنی مخرج صدق» را زیر لب زمزمه می‌کنیم، آرام‌آرام قدم برمی‌داریم و به تشییع پیکر خونینی چشم می‌دوزیم که روح و تن‌مان است.

و در «سبزآبی» رقیق می‌شویم، زلال می‌شویم و عین تمام روضه‌های خانگی‌مان که ختم به کربلا می‌شود، به کربلا می‌رسیم.

«تنها گریه کن» را حتما بخوانید، همان‌طور که رهبر معظم فرمودند: «با شوق و عطش، این کتاب شگفتی‌ساز را خواندم و چشم و دل را شست‌وشو دادم. همه چیز در این کتاب، عالی است؛ روایت، عالی؛ راوی، عالی؛ نگارش، عالی؛ سلیقه تدوین و گردآوری، عالی، و شهید و نگاه مرحمت سالار شهیدان به او و مادرش در نهایت علوّ و رفعت. هیچ سرمایه معنوی برای کشور و ملّت و انقلاب برتر از اینها نیست. سرمایه باارزش دیگر، قدرت نگارش لطیف و گویایی است که این ماجرای عاشقانه مادرانه به آن نیاز داشت.»

این کتاب روایت تازه و جدیدی است از یک زن، یک همسر و یک مادر. با این کتاب «اُدخُلوها بِسَلام آمنین» گویان شروع می‌کنیم و همپای راوی پیش می‌رویم و با قلم نویسنده غرق در واقعیات می‌شویم

